

## حق رأی زنان و مبارزه طبقاتی<sup>۱</sup>

"چرا سازمان هایی برای زنان کارگر در آلمان وجود ندارد؟ چرا ما این قدر کم درباره جنبش زنان کارگر می شنویم؟" اما ایرر<sup>۲</sup>، یکی از بانیان جنبش زنان پرولتاری آلمان، با این پرسش ها مقاله ۱۸۹۸ "زنان کارگر در مبارزه طبقاتی" خود را آغاز می کند. از آن زمان به سختی ۱۴ سال گذشته است، ولی آن سال ها گسترش عظیم جنبش زنان پرولتاری را [از سر] گذرانده اند. بیش از ۱۵۰ هزار زن در اتحادیه ها متشکل شده اند و از فعال ترین گردان ها در مبارزه اقتصادی پرولتاریا می باشند. چندین هزار از زنان متشکل سیاسی با نشان سوسیال دمکراسی به تظاهرات پرداخته اند: روزنامه سوسیال دمکراتیک [دی گلایش هایت" (برابری) به سر دبیری کلارا زتکین<sup>۳</sup>] بیش از یکصد هزار مشترک دارد؛ حق رأی زنان یکی از مسایل حیاتی در برنامه سوسیال دمکراسی است.

<sup>۱</sup> - خطابه در تظاهرات دوم زنان سوسیال دمکرات، ۱۲ مه ۱۹۱۲. متن انگلیسی از "منتخابات نوشته های سیاسی روزا لوکزامبورگ"، ماتتلی رویوپرس، نیوریورک، ۱۹۷۱، ص ۲۲۲-۲۱۶.

<sup>۲</sup> - Emma Ihrer (۱۹۱۱-۱۸۵۷). در ۱۸۸۶ سازمان زنان سوسیالیست را تشکیل داد، که غیرقانونی اعلام شد، و او به زندان افتاد. روزنامه کارگران زن Die Arbeiterin را در ۱۸۸۹ انتشار داد. بعداً روزنامه Die Gleichheit را تأسیس کرد که بعدها کلارا زتکین سردبیر آن شد. از ۱۸۹۰ عضو کمیته اجرایی اتحادیه های حرف بود. پس از ۱۹۰۹، عضو کمیته اجرایی سازمان کارگران جوان بود.

<sup>۳</sup> - کلارا زتکین Clara Zetkin (۱۹۳۳-۱۸۵۷). سردبیر روزنامه زنان ح. س. آ. Die Gleichheit. پیگیرانه در جناح چپ. عضو کمیته کنترل حزب. عضو جامعه اسپارتاکوس. بعداً، عضو حزب کمونیست آلمان و حامی بلشویک ها. جزوه مهم: "لنین درباره مسئله

دقیقاً این فاکت‌ها ممکن است شما را وا دارد تا به اهمیت پیکار برای حق رأی زنان کم بهاء بدهید. ممکن است بیاندیشید: ما حتی بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان به پیشرفت عظیمی در پرورش و سازماندهی زنان نایل آمده ایم. پس، حق رأی زنان ضرورت فوری ندارد. اگر چنین می‌اندیشید، فریب خورده‌اید. بیداری سیاسی و سندیکانی توده‌های پرولتاریای زن در طول ۱۵ سال اخیر با شکوه بوده است. ولی آن تنها به خاطر این ممکن شد که زنان کارگر علیرغم محرومیت از حقوق شان به شرکت زنده در مبارزات سیاسی و پارلمانتاریستی طبقه خود علاقمند بودند. تا اینجا، زنان پرولتاریا توسط حق رأی مردان حمایت شده‌اند، که آن‌ها در حقیقت، گرچه فقط غیرمستقیم، نقشی در آن دارند. توده‌های وسیع هم مردان و هم زنان طبقه کارگر هم اکنون فعالیت‌های انتخاباتی را یک هدف مشترک برای خود می‌دانند. در تمام جلسات انتخاباتی سوسیال‌دمکراتیک، زنان یک قسمت عظیم و گاهی اکثریت را تشکیل می‌دهند [و] همیشه با علاقمندی و حرارت زیاد با آن درگیرند. در تمام محله‌هایی که یک سازمان محکم سوسیال‌دمکراتیک وجود دارد، زنان در فعالیت‌های انتخاباتی یاری می‌کنند.

دولت سرمایه‌داری قادر نبوده است از شرکت زنان در تمام این وظایف و مساعی زندگی سیاسی ممانعت کند. گام به گام، دولت در حقیقت مجبور به پذیرش و تضمین این امکان شده است که به آنان اجازه حقوق اتحادیه‌ای و جمعاعات را بدهد. فقط آخرین حق سیاسی به زنان داده نشده است: حق رأی دادن، انتخاب کردن مستقیم نمایندگان مردم در [ارگان] مقننه و مجریه، انتخاب شدن به عنوان عضوی در این

---

زنان". کلارا زتکین که دوست نزدیک روزا لوکزامبورگ بود، بعداً کتابی نوشت، تا حدی "ثابت کند" که او واقعاً ضد بلشویک نیست. گفته شده که روزا لوکزامبورگ اظهار کرد که روی سنگ قبرهای شان باید نوشته شود: "در این جا آخرین دو مرد سوسیال‌دمکراسی خفته‌اند."

ارکان. این جا هم مانند همه ی حیطه های دیگر جامعه، شعار این است: "نگذارید چیزی شروع شود!" ولی آن چیز شروع شده است. دولت فعلی آن گاه که به زبان پرولتاری اجازه تجمعات علنی و سازمان های سیاسی داد تسلیم آنان شد. و دولت این را نه داوطلبانه، بلکه به خاطر ضرورت و تحت فشار مقاومت ناپذیر طبقه کارگر در حال برخاستن داد. فشار پر حرارات به پیش خود زنان پرولتاری بود که دولت پلیسی پروس- آلمان را مجبور به دست کشیدن از "قسمت زنان" مشهور در جلسات سازمان های سیاسی کرد و درهای سازمان های سیاسی را به روی زنان کاملاً گشود. این واقعاً راه را هموار کرد. پیشرفت مقاومت ناپذیر مبارزه طبقه پرولتاری حق زنان کارگر را به گرداب زندگی سیاسی کشانده است. با استفاده از حق اتحادیه و تجمع، زنان پرولتاری فعال ترین نقش را در زندگی پارلمانی و در عملیات انتخاباتی احراز کرده اند. این فقط فرجام اجتناب ناپذیر و فقط نتیجه منطقی جنبشی است که امروزه میلیون ها زن پرولتاری رزم جویانه و متکی به نفس فریاد می کشند: ما حق رأی می خواهیم!

زمانی، در عصر زیبای مطلقه پیش از ۱۸۴۸، به تمام طبقه کارگر گفته می شد که آنان برای اعمال حق سیاسی "به حد کافی بالغ" نیستند. امروزه این را نمی توان برای زنان پرولتاری گفت، زیرا آنان بلوغ سیاسی خود را به منصفه ظهور رسانده اند. هر کس می داند که بدون آنان، بدون کمک پرشور زنان پرولتاری، حزب سوسیال دمکراتیک نمی توانست به پیروزی پرشکوه ۱۲ ژانویه (۱۹۱۲) نایل شود، نمی توانست چهار و یک ربع میلیون رأی بی آورد. به هرتقدیر، طبقه کارگر همیشه بلوغ خود را برای آزادی سیاسی با قیام انقلابی ظفر نمودن توده ها ثابت کرده است. فقط وقتی که "حق الهی" (تاج) و تخت و بهترین و نجیب ترین مردان مملکت حقیقتاً مشت گره کرده پرولتاریا را روی چشمان خود

---

<sup>۴</sup> - "قسمت زنان" در ۱۹۰۲ بوسیله وزیر پروس فون هامراشتاین تأسیس شده بود.

بنابه این طرح، یک قسمت مخصوص اطاق برای زنان در جلسات سیاسی رزرو بود.

و زانوان او را روی سینه های خود حس کردند، فقط آن گاه با سرعت آدرخش در می یابند و به "بلوغ" سیاسی خلق اعتقاد می یابند. امروز، نوبت زنان پرولتاری است که دولت سرمایه داری را از بلوغ خود آگاه کنند. این امر بوسیله یک جنبش توده ای پیگیر و قدرت مند انجام می شود که باید وسایل مبارزه و فشار پرولتاری را به کار گیرد.

حق رأی دادن زنان هدف است. ولی جنبش توده ای برای رخدادهای آن تنها کار زنان نیست، بلکه یک موضوع مشترک طبقاتی برای زنان و مردان پرولتاری است. عدم حقوق برای زنان در آلمان کنونی تنها یک حلقه در زنجیر ارتجاع است که زندگی خلق را بغل و زنجیر کشیده است. و بطور نزدیکی با رکن دیگر ارتجاع یعنی سلطنت در ارتباط است. در آلمان سرمایه داری پیشرفته، خیلی صنعتی شده، قرن بیستم، در عصر برق و هواپیما، عدم حقوق سیاسی زنان همان قدر از بقایای ارتجاعی گذشته مرده است که سلطنت با "حق الهی" (تاج و) تخت. هر دو پدیده- وسیله آسمانی به مثابه قدرت هدایت کننده سیاسی، و زن، که پای بخاری درنگ کرده، که به طوفان های زندگی عمومی، به سیاست و مبارزه طبقاتی علاقه ندارد- هر دو پدیده ریشه های شان را در اوضاع پوسیده گذشته، در زمان های سرواژ در دهستان و حرف (کلیدها) در شهرها دارند. در آن زمان ها، آن ها توجیه پذیر و ضروری بودند. ولی هم سلطنت و هم عدم حقوق زنان با توسعه سرمایه داری مدرن ریشه کن شده اند، کاریکاتورهای محیرالعقول شده اند. در جامعه مدرن ما، آن ها به وجودشان ادامه می دهند، نه فقط به خاطر این که مردم یادشان رفته آن ها را ملغا کنند، نه فقط به خاطر پافشاری و جبر اوضاع. نه، آن ها هنوز وجود دارند زیرا هر دو- سلطنت و زنان بدون حقوق- ابزار قدرت مند منافع دشمنان خلق شده اند. وحشی ترین و بدترین طرفداران بهره کشی و بردگی پرولتاریا در پشت (تاج و) تخت و محراب، همان گونه در پشت بردگی سیاسی زنان، سنگربندی کرده اند. سلطنت و عدم حقوق زنان مهم ترین ابزارهای طبقه سرمایه دار حاکم شده اند.

در واقع، دولت ما علاقه مند به دریغ رأی از زنان و تنها از آن ها می باشد. او به درستی از تهدید آن ها در مورد مؤسسات سنتی طبقه حاکم می ترسد، مثلاً نظامی گری (که هیچ زن پرولتاریای متفکر نمی تواند از دشمنی مرگ آوری با آن حذر کند)، سلطنت، غارت سیستماتیک عوارض و مالیات های خواروبار، و غیره. حق رأی زنان وحشت و کراهتی برای دولت سرمایه داری حاضر می باشد زیرا در پشت آن میلیون ها زنی که دشمن درونی، یعنی سوسیال دموکراسی انقلابی را قوی تر می کنند، ایستاده اند. اگر موضوع بر سر رأی دادن خانم های بورژوایی بود، دولت سرمایه داری چیزی جز حمایت موثر برای ارتجاع نمی توانست انتظار داشته باشد. اکثر آن زنان بورژوایی که مانند شیر زنان در مبارزه به ضد "حقوق ارثی مردان" عمل می کنند، اگر حق رأی داشتند، مانند بره های سر به راه در اردوی ارتجاع محافظه کار و مذهبی هرز می رفتند. در حقیقت، یقیناً خیلی ارتجاعي تر از بخش مرد طبقه خود می شدند. به غیر از معدودی که مشاغل یا حرفه هایی دارند، زنان بورژوازی نقشی در تولید اجتماعی ندارند. ایشان چیزی جز مصرف کننده ارزش اضافی که مردان شان از پرولتاریا می چاپند، نیستند. آن ها انگل های، انگل های بدنه اجتماع هستند. و معمولاً یاران مصرف کننده در دفاع از "حق" خود در زندگی یک انگل حتی هارتر و خشن تر از مزدوران بلاواسطه سلطه و بهره کشی طبقاتی اند. تاریخ همه مبارزات انقلابی بزرگ، این را بطور وحشتناکی تأیید می کند. انقلاب کبیر فرانسه را بگیرید. پس از سقوط ژاکوبین ها<sup>۵</sup>، آن گاه که روبسپیر در زنجیر به محل اعدام کشانده می شد، روسپی های برهنه بورژوازی مست از پیروزی در خیابان ها می رقصیدند، یک رقص بیشرم شادی پیرامون قهرمان از پا افتاده

---

<sup>۵</sup> - Jacobins، رادیکال ترین گروه در طول انقلاب فرانسه ۱۷۸۹. قدرت آن ها بر اساس پارسی بود. مشهورترین رهبران آن مارات Marat و روبسپیر Robespierre بودند. امروزه این کلمه مترادف رادیکال است.

انقلاب. و در ۱۸۷۱، در پاریس، آن گاه که کمون<sup>۶</sup> قهرمانانه کارگران توسط مسلسل‌ها (?) شکست خورد، مادگان سبع بورژوازی حتی از مردان حیوان صفت خود در انتقام خون آلود از پرولتاریای سرکوب شده ی پیشی گرفتند. زنان طبقات مالک همیشه متعصبانه از بهره‌کشی و بردگی مردم کارگر دفاع می‌کنند که از آن‌ها بطور غیرمستقیم وسیله موجودیت از نظر اجتماع بی‌مصرف خود را دریافت می‌داند.

از نظر اقتصادی و اجتماعی، زنان طبقات بهره‌کش یک بخش مستقل جمعیت نیستند. تنها عملکرد اجتماعی آن‌ها وسیله تکثیر طبیعی طبقات حاکم است. در مقابل، زنان پرولتاریا از نظر اقتصادی مستقل‌اند. آن‌ها برای اجتماع مانند مردان مولودند. منظورم این نیست که آن‌ها بچه پرورش می‌دهند یا خانه‌داری می‌کنند تا کمکی به مردان در تأمین خانواده‌های شان با مزدهای ناچیز باشد. این قسم کار از نظر اقتصاد سرمایه‌داری فعلی مولد نیست. هیچ مهم نیست حاصل فداکاری‌ها و انرژی مصرف شده ی هزاران کوشش کوچک که جمع می‌شوند، چقدر عظیم باشد. این فقط امور خصوصی کارگر، شادی و برکتش، و به این دلیل، ناموجود برای جامعه فعلی مان می‌باشد. تا زمانی که سرمایه‌داری و نظام مزدببری حاکم است، فقط آن قسم کاری

---

<sup>۶</sup> - کمون. پس از شکست فرانسه در جنگ فرانسه و پروس ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰، تیرز Thiers کوشید گارد ملی پاریس را خلع سلاح کند. کارگران کنترل حکومت را در دست گرفتند و برخی اصلاحات (تفکیک کلیسا از دولت، قدغن کردند کار شبانه، تحدید اجاره‌ها) دست زدند. پس از یک هفته محاصره توسط ضدانقلاب، کمون در خون غرق شد. مارکس کمون را در "خطابیه به شورای عمومی انترناسیونال (اول) درباره جنگ داخلی در فرانسه" ستود. مارکس طی آن این ایده را بسط داد که طبقه کارگر به سادگی نمی‌تواند دولت را چنان که هست قبضه کند و برای اهداف خود از آن استفاده کند. نظر "زوال دولت" مشخص شده ی "کمون می‌بایست نه یک سازمان پارلمانتاریستی، بلکه در آن واحد یک وسیله کاری، اجرایی و قانون‌گذاری می‌بود."

مولد انگاشته می شود که ارزش اضافی تولید کند، که سود سرمایه داری بیافریند. از این نقطه نظر، رفاص تماشاخانه که ساق هایش سود به جیب صاحب کارش می ریزد، یک کارگر مولد است، در حالی که تمام رنج زنان و مادران پرولتاری در چهاردیوار خانه شان نامولد انگاشته می شود. این شقی و جنون آمیز جلوه می کند، ولی دقیقاً به شقاوت و جنون اقتصاد سرمایه داری کنونی مان مربوط است. و به روشنی و با تیزبینی دیدن این واقعیت شقی نخستین وظیفه زن پرولتاری است.

زیرا، دقیقاً از این نقطه نظر، ادعای زنان پرولتاری برای حقوق سیاسی مساوی در زمینه محکم اقتصادی پایه دارد. امروزه، میلیون ها زن پرولتاری مانند مردان- در کارخانه ها، کارگاه ها، مزارع، صنایع خانگی، ادارات، مغازه ها سود سرمایه داری می آفرینند. بنابراین از نظر کاملاً علمی جامعه کنونی مان آن ها مولد هستند. هر روز دسته های زنان استثمار شده توسط سرمایه داری وسعت می گیرد. هر پیشرفت نوینی در صنعت یا تکنولوژی جاهای نوینی را برای زنان در ماشین آلات سوداگری سرمایه داری می آفریند. و لذا هر روز و هر گام پیشرفت سرمایه داری سنگی نو به بنیان استوار تساوی حقوق سیاسی زنان می افزاید. آموزش و هوش زن برای خود مکانیزم اقتصادی ضروری شده است. زن تنگ بین و منزوی "جرگه خانوادگی" پدرسالاری به همان کمی پاسخگوی نیازهای صنعت و تجارت است که سیاست. درست است که دولت سرمایه داری از وظیفه اش حتی در این مورد هم غافل مانده است. تا این جا، اتحادیه ها و سازمان های سوسیال دمکراتیک در بیداری اذهان و حس اخلاقی زنان بیشترین (سهم) را داشته اند. حتی دهه ها قبل، سوسیال دمکرات ها به عنوان تواناترین و باهوش ترین کارگران آلمان شناخته می شدند. همین طور امروزه اتحادیه ها و سوسیال دمکراسی زنان پرولتاریا را از هستی تنگ و تیره شان، از کند ذهنی بدبخت و خورده اداری خانواری در آمده اند. مبارزه طبقاتی پرولتاری افق های آن ها را وسعت بخشیده، اذهان آن ها را انعطاف پذیر کرده اند، تفکرشان را تکامل بخشیده، به آن ها هدف های بزرگی برای مساعی شان نشان داده

است. سوسیالیزم تولد ذهنی دو باره توده زنان پرولتاری را پدید آورد- و بدین وسیله بی شک آن ها را هم کارگران مولد توانا برای سرمایه کرده است.

با توجه به همه این ها، عدم حقوق سیاسی زنان پرولتاری یک بی عدالتی پلیدانه است، و بیشتر به خاطر این که تاکنون کمیته نیمه دروغ بوده است. به علاوه، توده های زن نقش فعال در زندگی سیاسی دارند.

معهدا، سوسیال دمکراسی استدلال "بی عدالتی" را به کار نمی برد. این اختلاف اساسی بین ما و سوسیالیزم احساساتی و تخیلی قبلی است. ما متکی به عدالت طبقات حاکم نیستیم، بلکه فقط و فقط به قدرت انقلابی توده های کارگر و در راه تکامل اجتماعی که زمینه را برای این قدرت آماده می کند (متکی هستیم). پس بی عدالتی فی نفسه یقیناً استدلالی نیست که با آن مؤسسات ارتجاعی را (بتوان) سرنگون کرد. فریدریش انگلس، دیگر بنیانگذار سوسیالیزم علمی می گوید- معهدا اگر بی عدالتی در بخش های بزرگی از جامعه محسوس شود، همیشه آن علامت مطمئنی است که پایه های اقتصادی جامعه بطور معتنابهی تعویض شده اند، که شرایط فعلی متضاد حرکت تکاملی می باشد. جنبش نیرومند کنونی میلیون ها زن پرولتاری که عدم حقوق سیاسی خود را یک خطای مدّش می دانند علامت بسیار لغزش ناپذیری است. علامت آن که پایه های اجتماعی سیستم فرمانروا پوسیده اند و روزهای آن شماره می شوند.

صدسال پیش، شارل فوریر<sup>۷</sup> فرانسوی، یکی از نخستین پیامبران بزرگ ایده آل های سوسیالیستی، این کلمات فراموش نشدنی را نوشت: در هر جامعه، درجه آزادی

---

<sup>۷</sup> - فوریه F.M.C.Fourier (۱۸۳۷ - ۱۷۷۲). یک تخیلی (اتوپیست) خود آموخته.

مخالف اندویدوالیزم (فردگرایی) بود، در کتابش *Theorie des Quatre Mouvements* (۱۸۰۸) یک کنوپراتیو (تعاون) تخیلی را طرح ریزی کرد. طرح سری های "فالانستری های" *Phalansteries* جماعت های کشاورزی براساس تعاون را ریخت. مهم ترین تنوریش *Le Nouveau Monde Industriel* (جهان صنعتی جدید) (۱۸۳۰)



زنان مقیاس طبیعی آزادی عمومی است.<sup>۸</sup> این کاملاً برای جامعه کنونی مان درست است. جریان مبارزه توده ای برای حقوق سیاسی زنان فقط نمود و بخشی از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر قدرتت و آینده اش نهان است. به خاطر پرولتاریای زن، حق رأی عمومی، مساوی، مستقیم برای زنان بطور عظیمی مبارزه طبقه پرولتاری را پیش می برد و تشدید می کند. برای این است جامعه بورژوائی از حق رأی زنان منزجر بوده و می ترسد. و برای این است که ما آن را می خواهیم و بدست خواهیم آورد. در پیکار برای حق رأی زنان، ما نیز فرارسیدن ساعتی را که جامعه کنونی در زیر ضربات چکش پرولتاریای انقلابی به مخروبه ای فرو افتد، تسریع می کنیم.

ترجمه: انتشارات سیاهکل، سازمان چریک های فدائی خلق، فروردین ۱۳۵۸.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazari@netscape.net](mailto:yasharazari@netscape.net)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳

---

است. او کوشید تا پشتیبانی سرمایه داری را برای ایده های تخیلی اش بدست آورد، ولی بی حاصل. پس از ۱۸۳۰، تعدادی هوادار بدست آورد که روزنامه ای را آغاز کردند، مهم ترین آن ها و. کونسیدران V.Cosiderant بود. مزرعه بروک Brook در ایالات متحده آمریکا یک کمون فوریرستی بود.

<sup>۸</sup> - گرچه روز الوکزامبورگ نمی توانست بداند، کارل مارکس همین کلمات را در "دستنویس های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴" ناخوانا " آن جا که ماهیت جامعه کمونیستی را تشریح می کند، نکر می کند.